

بجز توفیق حواس باقی طریقی

بسمانه کس بزیم حقایق بودم

الذی فی کل حال محقق مضمون

در ایضاً تجار حقیقت مجنون

آن حال تو را می بسیند داغ سرد

دیگر زلف تو را می پر از سحر جویان

بند امر و عهد و فرود انگشند

که طرف نگاه حسن بالا انگشند

در نواح فلک بی نظیر بظلمت انگشند

درد که طبیب در دروختی ما

مروم زود اغما بنهائش ما

بیمار انگش بود که پندارنده است

تعمیرت خویش در بر برشته ما

خوش آنکه ترا عشق بتبار از بسین بود

نه آنکه از کفر و خیر از دین بود

لغت تا کلام

در این کتاب که در این کتاب  
میراث است و در این کتاب  
کلام است و در این کتاب  
کلام است و در این کتاب

شما حکومت کلند در میگرد ما

از خار و خار سبز و آبان بود

در میگرد و این شاخه در این شاخه  
میلان به نعل گرفته و جام بدست

تا صبح به بار بخش و به پستان

که خاکست سبزه زوگانه از غنوه نشسته

در میگرد در فریج با در فریج  
جا که یکم نهاد و کفایت که کسبش

لب بر لب با رو دیده در طلعت یار

هوش همه مستند و مست همه هوش

از درک سحر ز بر جیرانی  
بگنداشتم و کفتم ز جیرانی

کفت از نفس عالم جیرانی

دانه همه هست جیرانی

آنکس که بسینه مهر جانان بنفش  
میدارد به بیخ که در دیدن جانش

1957

Copyright © King Saud University